

فصلنامه علمی - تخصصی فرهنگ پژوهش

شماره ۲۰ و ۲۱، زمستان ۹۳ و بهار ۱۳۹۴، ویژه فلسفه و کلام

زبان قرآن با تأکید بر آراء علامه طباطبائی رحمته الله علیه

در تفسیر المیزان

تاریخ دریافت: ۹۴/۳/۱۷

تاریخ تأیید: ۹۴/۶/۲

سید محمد حسین جعفر نژاد*

چکیده

در این مقاله به مسأله زبان قرآن با توجه به آراء علامه طباطبائی در تفسیر المیزان پرداخته شده است. زبان قرآن یکی از مسائلی است که در بحث زبان دین از شاخه‌های فلسفه دین مطرح می‌شود. پرسش اصلی در این پژوهش این است که زبان قرآن چه هویتی دارد؟ زبان قرآن زبان علم و فلسفه است یا زبان نماد و تمثیل است؟ آیا زبان قرآن زبان عرف است یا عرف ویژه؟ نگارنده این پرسش‌ها را از منظر علامه طباطبائی رحمته الله علیه پاسخ داده و به این نتیجه رسیده است که زبان قرآن از منظر علامه طباطبائی رحمته الله علیه زبان عرف خاص است. به این معنا که زبان قرآن همان زبان عرف عقلاست؛ یعنی همان اسلوب تفهیم و تفاهم عقلا و عرف عموم مردم در انتقال معنا بر این زبان حاکم است با این تفاوت که نقایص زبان عرف از قرآن زدوده شده است.

واژه‌های کلیدی: زبان دین، زبان قرآن، علامه طباطبائی رحمته الله علیه، المیزان، زبان عرف خاص.

* کارشناسی ارشد فلسفه دین دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام

مقدمه

زبان دین شاخه‌ای از مجموعه مباحث فلسفه دین یا کلام جدید است که به ارزیابی مفاهیم، گزاره‌ها و آموزه‌های موجود در متون دینی می‌پردازد.

زبان دین به معنای رایج آن که برای تفکیک چگونگی گفتار میان اقوام و ملل گوناگون به کار می‌رود (مانند: زبان فارسی، عربی، انگلیسی و...) نیست، بلکه زبان در اینجا دارای صبغه فلسفی است و با موضوعات فلسفه زبان پیوند دارد. زبان در این معنا برای امکان تفکیک میان حوزه‌های مختلف بشری مانند دانش تجربی، فلسفی، دینی، هنری و... به کار می‌رود. زبان دینی به این معنا به بیان ماهیت گزاره‌های دینی و صفات آنها می‌پردازد (ساجدی، ۱۳۸۵، ص ۲۲).

هر چند که خاستگاه پیدایش این مسأله، دنیای غرب و حاصل تفکر غربی است ولی پرسش‌هایی که در روند شکل‌گیری این موضوع پدید آمده و به آن پرداخته شده است، در بسیاری از مباحث کلامی، فلسفی و تفسیری موثر بوده است و نتایج بدست آمده در مبانی تفسیر قرآن و معرفت‌شناسی دینی دخیل است.

به نظر می‌رسد یک مشکل معناشناختی در صفات الهی سبب پیدایش بحث زبان دین شده است. این مشکل، ناظر به این مسأله است که ما اوصاف بسیاری را به خداوند نسبت می‌دهیم؛ برخی از این اوصاف اختصاص به خود او دارند ولی پاره‌ای از این اوصاف، مشترک بین انسان و خدا می‌باشند، مانند: سمع، بصر، علم، قدرت و امثال اینها. از سوی دیگر در باورهای دینی مسلم است که خداوند شبیه هیچ موجود دیگری نیست؛ (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) (سوره شوری ۴۲) آیه ۱۱). ولی ما معنای دیگری برای اوصاف خداوند غیر از معانی امکانی آن سراغ نداریم. بنابراین یک پرسش بنیادین به وجود می‌آید که آیا اوصاف خداوند به همان معنایی که ما برای مخلوق بکار می‌بریم به خداوند نسبت داده می‌شود یا معنای دیگری برای

آن صفت‌ها وجود دارد؟ اگر به همان معنای امکانی، آن اوصاف را به خداوند نسبت دهیم مستلزم احتیاج و محدود بودن خواهد شد و اگر به معنای دیگری باشد باز این پرسش مطرح است که این معنا چیست؟ به دنبال این پرسش معناشناختی از محمول گزاره‌های دینی به ویژه اوصاف خداوند پرسش‌های دیگری که در ابتدا به آن اشاره شد مطرح گردید و به شکل‌گیری یکی از موضوعات مهم در حوزه فلسفه دین؛ یعنی زبان دین انجامید. نتایجی که از مجموع مباحث زبان دین حاصل می‌گردد، در فهم متون دینی به ویژه متون مقدس دخالت دارد. قرآن کریم نیز از این قاعده مستثنا نیست و چون اساسی‌ترین منبع وحیانی مسلمانان به شمار می‌آید کانون توجه فیلسوفان و زبان‌دانان مسلمان و غیرمسلمان قرار گرفته است. بنابراین ما از این پژوهش مباحث زبان دین را با تأکید بر قرآن به پیش می‌بریم که اگر زبان قرآن به عنوان سخن الهی معین گردد، تکلیف سایر گزاره‌های دینی نیز مشخص خواهد بود.

از آنجایی که علامه طباطبایی یکی از مفسران بزرگ شیعه بی‌شمار می‌آید و تفسیر المیزان او مورد توجه و رجوع اهل علم و معرفت است بررسی و شناخت مبانی تفسیری او و دیدگاه ایشان نسبت به مباحث زبان دین و ماهیت گزاره‌های دینی که نتایج آن در روشن شدن زبان قرآن تأثیر قطعی دارد، مهم و ضروری به نظر می‌رسد. بنابراین پژوهش حاضر، به اندازه توان و ظرفیت پژوهشگر به بررسی مسأله زبان دین یا قرآن از منظر علامه طباطبائی رحمته الله علیه با تأکید بر تفسیر المیزان خواهد پرداخت.

۱- تبیین نظریه علامه رحمته الله علیه

ابتدا توجه به این نکته لازم است که علامه طباطبایی درباره زبان دین یا قرآن نظریه‌ای منقح شده و مستقل ندارند و در هیچ یک از آثارشان عنوانی درباره زبان دین یا قرآن به چشم نمی‌خورد. شاید چون این بحث از مسائلی باشد که در زمان ایشان از مسائل مطرح، به شمار نمی‌آمده است. بنابراین آنچه به عنوان نظریه علامه رحمته الله علیه در باب زبان دین یا قرآن در ذیل، بیان خواهد شد، مطالبی

است که از مباحث پراکنده در آثار علامه علیه السلام به ویژه تفسیر المیزان جمع‌آوری و استنباط شده است. بدون تردید در این مسیر، از مقالات و کتبی که در این زمینه نگاشته شده است نیز بهره برده‌ایم.

۲- تأکید علامه علیه السلام بر عرفی بودن زبان قرآن

از مجموعه بیاناتی که علامه طباطبایی علیه السلام نسبت به زبان قرآن در آثارش مطرح نموده است، ابتدا این‌گونه به نظر می‌آید که زبان قرآن زبان عرف عقلا است؛ یعنی همان اسلوب تفهیم و تفاهم عقلا و عرف عموم مردم در انتقال معنا، که خداوند نیز قرآن را به همان اسلوب فرستاده است. عرفی بودن شیوه زبان قرآن بدین معناست که فرستنده قرآن نیز برای تفهیم مقاصد خود از نظام زبان و واژگان موجود و متعارف در میان بشر و ساختار جمله‌بندی صحیح آن نظام که عموم مردم در گفتگوهای روزمره بکار می‌برند، استفاده کرده است (سعیدی روشن، ۱۳۸۹، ص ۱۷۴).

طرفداران این نظریه، دلایلی همچون: همگانی بودن خطاب‌های قرآن، قابل فهم بودن ظواهر الفاظ قرآن برای عموم عقلا، دعوت به تدبر در قرآن، تحدی به قرآن، مبین و نور بودن قرآن و دلایلی از این دست را مطرح کرده‌اند. علامه طباطبایی علیه السلام نیز در ذیل آیات بسیاری در تفسیرش به فهم عرفی و عادی آیات قرآن تأکید می‌کند که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۳- شواهد عرفی بودن زبان قرآن از منظر علامه علیه السلام

۱- ۳- آسان کردن قرآن

ایشان در ذیل آیه شریفه (وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ) (سوره قمر (۶۴) آیه

(۱۷) می‌فرماید:

آسان کردن قرآن برای ذکر به این است که آن را طوری به شنونده القا کند و به عبارتی در آورد که فهم مقاصدش برای عامه و خاصه برای فهم‌های ساده و عمیق آسان باشد و هر یک به قدر فهم خود چیزی از آن بفهمد. و ممکن است مراد از آن این باشد که حقایق عالیه و مقاصد بلندش را که بلندتر از افق فهم‌های عادی است در مرحله‌ی لقاء در قالب عباراتی عربی آوردیم تا فهم عامه مردم آن را درک کند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۹، ص ۶۹).

۲-۳- تدبر در قرآن

وی در تفسیر آیه (أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا) می‌گوید از این آیه چند نکته استفاده می‌شود که نکته اول این است که، قرآن کتابی است که فهم عادی به آن دسترسی دارد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۲۰).

۳-۳- تناسب قرآن با عقول بشر

علامه علیه السلام با بیان این نکته که قرآن متناسب با عقول بشر نازل شده و سخن گفته است، این تناسب با عقول بشر را دلیلی بر توانایی تمایز بین خیر و شر و حق و باطل می‌داند که اگر این گونه نبود؛ یعنی قرآن با فهم بشر تناسب نداشت، نمی‌توانست این قدرت را به آنها بدهد:

قرآن به صراحت تذکر می‌دهد که آنچه از معارف که بشر را بدان می‌خواند با بیانی می‌خواند و بشر را مخاطب قرار می‌دهد که قریب الافق با عقول آنان است و بیاناتش فهم و درک آنان را رشد می‌دهد و فصل ممیزی است که انسان با آن حق را از باطل تشخیص می‌دهد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۴۶۱).

۴-۳- نزول قرآن به زبان قوم

ایشان در جای دیگری به صراحت بیان کرده است که خداوند متعال با مردم با همان زبان خودشان سخن گفته و بیان او طبق عقول اجتماعی آنان و همان قواعد و اصول حاکم بین انسان‌هاست.

... خدای تعالی در دعوت مردم و ارشادشان به زبان خود آنان حرف زده و در مخاطباتش با آنان و بیاناتی که برای آنان دارد طبق عقول اجتماعی سخن گفته ... (همان، ج ۲، ص ۲۶۳).
علامه علیه السلام با استناد به آیه شریفه (وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ) (سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۴) این گونه نتیجه گرفته است:

بنابراین معنای این آیه این است که خدای متعال مسأله ارسال رسل و دعوت دینی را براساس معجزه و یک امر غیرعادی بنا نگذاشته است و چیزی هم از قدرت و اختیارات خود را در این باره به انبیای خود واگذار ننموده است، بلکه ایشان را فرستاده تا به زبان عادی؛ یعنی همان زبانی که در میان خود گفتگو می‌کنند و مقاصد خود را به دیگران می‌فهمانند، با قوم خود صحبت کنند و مقاصد وی را نیز به ایشان برسانند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۲۰).

۵-۳- خواندنی بودن قرآن

وی از لفظ قرآن نیز این استفاده را کرده که قرآن به معنای خواندنی است و چیزی خواندی خواهد بود، که در خور فهم بشر باشد:

کلمه قرآن اسم کتابی است که خدای تعالی آن را بر پیامبر گرامیش صلی الله علیه و آله نازل کرده و به این جهت آن را قرآن نامیده که قبلاً از جنس خواندنی‌ها نبود، و به منظور اینکه در خور فهم بشر شود نازلش کرد و در نتیجه کتابی خواندنی شد. (همان، ج ۲، ص ۱۸).

۶-۳- نزول قرآن

یکی از دلایل همه فهم بودن و قابل فهم بودن قرآن از منظر علامه رحمته الله علیه همین انزال و نزول قرآن است. انزال، به معنای پایین آمدن به صورت دفعی است و تنزیل، به معنای پایین آمدن به صورتی تدریجی است. علامه رحمته الله علیه برای قرآن یک وجود نفس الامری و واقعی قائل است که عقول بشری نمی‌توانند آن را درک کنند و خداوند برای اینکه قرآن قابل فهم شود آن را نازل کرد؛ یعنی پایین آورد و در حد فهم بشر تنزیل داد تا برای عقل بشر قابل درک باشد.

کتاب، برحسب موطن نفس الامری و واقعیش مافوق فکر و اجنبی از عقول بشری است و خدای تعالی آن را از آن موطن، پایین آورده و در خور فهم بشر کرده و به لباس عربیت درآورده به این امید که عقول بشر، با آن انس بگیرد و حقایق آن را بفهمد (همان، ج ۱۸، ص ۱۲۳).

۷-۳- استفاده قرآن از تمثیل

ایشان در جای دیگری استفاده کردن قرآن از تمثیل، جهت بیان معارف الهی و مضامین بلند تربیتی را تنزل دادن این معارف، جهت همسانی با فهم مردم به ویژه عامه بشر می‌داند.

بیانات لفظی قرآن مثل‌هایی است برای معارف حقه الهیه و خدای تعالی برای اینکه آن معارف را بیان کند آنها را تا سطح افکار عامه مردم تنزل داده و چاره‌ای هم جز این نیست چون عامه مردم جز حسیات را درک نمی‌کنند. ناگزیر معانی کلیه را هم باید در قالب حسیات و جسمانیات به خورد آنان داد (همان، ج ۳، ص ۹۶).

۸-۳- استقلال قرآن در بیان مراد خود

علامه طباطبایی رحمته الله علیه این نظریه که ما در فهم مرادات قرآن باید فقط به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم رجوع کنیم را رد می‌کند و بر قابل فهم بودن قرآن برای هر عقلی تأکید

می‌کند و چنین استدلال می‌آورد برخی گفته‌اند در تفهیم مرادات قرآن به بیان تنها پیامبر اکرم ﷺ یا به بیان آن حضرت و بیان اهل بیت گرامیش باید رجوع کرد. ولی این سخن قابل قبول نیست؛ زیرا حجیت بیان پیامبر اکرم ﷺ و امامان اهل بیت علیهم‌السلام را تازه از قرآن باید استخراج کرد و بنابراین چگونه متصور است که حجیت دلالت قرآن به بیان ایشان متوقف باشد بلکه در اثبات اصل رسالت و امامت باید به دامن قرآن که سند نبوت است چنگ زد (طباطبایی، قرآن در اسلام، ۱۳۸۸ ص ۴۳).

البته ایشان معتقدند در بیان جزئیات قوانین و تفصیل احکام شریعت که از ظواهر قرآن بر نمی‌آید باید به پیامبر عظیم‌الشان اسلام ﷺ و اهل بیت گرامیش رجوع کرد و این نکته منافاتی با آنچه در بالا گفته شد ندارد.

البته آنچه گفته شد منافات ندارد، با این که پیغمبر اکرم ﷺ و ائمه اهل بیت علیهم‌السلام عهده‌دار بیان جزئیات قوانین و تفصیل احکام شریعت که از ظواهر قرآن بدست نمی‌آید بوده‌اند (همان).

۴- تفاوت‌های زبان عرفی با زبان قرآن

علی‌رغم تاکید علامه علیه‌السلام بر اینکه زبان قرآن، زبان عرف عقلاست و قرآن به گونه‌ای نازل شده که مردم عادی بتوانند آن را درک کنند، ولی ایشان تفاوت‌هایی را میان زبان عرف و زبان قرآن مطرح کرده‌اند که در ذیل به آنها اشاره می‌کنیم:

۱-۴- عدم کفایت فهم و قواعد عرفی در تفسیر قرآن

وی با تصریح این مطلب که کلام خدا با کلام بشر فرق دارد و نمی‌توان همان قواعد فهم عربی را در فهم قرآن کافی دانست یکی از این تفاوت‌ها را به هم پیوستگی الفاظ قرآن در عین جدا بودن آنها می‌داند و تاکید می‌کند که نمی‌توان به مدلول یک آیه بدون در نظر گرفتن آیات دیگر و به صرف به کارگیری قواعد فهم عرفی و ادبیات عرب مراد آیات قرآن را فهمید.

مفسر نباید در تفسیر آیات قرآن به اسبابی که برای فهم کلام عربی در دست دارد اکتفا نموده، کلام خدا را با کلام مردم مقایسه کند؛ برای اینکه کلام خدا با کلام بشر فرق دارد. ما وقتی یک جمله کلام بشری را می‌شنویم، از هر گوینده‌ای که باشد بدون درنگ قواعد معمولی ادبیات را درباره آن اعمال نموده و کشف می‌کنیم که منظور گوینده چه بوده ... برای اینکه کلام آدمی براساس همین قواعد عربی بیان می‌شود. هر گوینده‌ای به اتکای آن قواعد، سخن می‌گوید و می‌داند که شنونده‌اش نیز آن قواعد را اعمال می‌کند و تک تک کلمات و جملات را بر مصادیق حقیقی و مجازی که علم لغت در اختیارش گذاشته تطبیق می‌دهد. و اما بیان قرآنی بر این مجرا جریان ندارد. بلکه کلامی است که الفاظش در عین اینکه از یکدیگر جدایند به یکدیگر متصل‌اند؛ به این معنا که هر یک بیانگر دیگری و به فرموده حضرت علی علیه السلام شاهد بر مراد دیگری است. پس نباید به مدلول یک آیه و آنچه که از بکار بردن قواعد عربیت می‌فهمیم اکتفا نموده، بدون اینکه سایر آیات مناسب با آن را مورد دقت و اجتهاد قرار دهیم، به معنایی که از آن یک آیه بدست می‌آید تمسک کنیم (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۱۷).

از منظر علامه علیه السلام اکتفا به فهم عرفی و توجه نکردن به آیات دیگر، یکی از مصادیق تفسیر به رأی است که در کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین نهی شده است.

التفسیر برأیه تفسیر معنی الاختصاص و الانفراد و الاستقلال بأن یستقل المفسر من تفسیر القرآن بما عنده من الاسباب فی فهم الکلام العربی فقیس کلامه تعالی بکلام الناس. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۷۶).

تفسیر به رأی از منظر علامه علیه السلام؛ یعنی اینکه مفسر در تفسیرش مستقل عمل کند و فقط از اسبابی که در فهم کلام عرفی و عربی وجود دارد استفاده کند بدون اینکه آیات دیگر قرآن را نیز در نظر داشته باشد؛ پس نتیجه این عمل، قیاس کردن کلام خدا با کلام بشر خواهد بود، که مردود است.

البته علامه رحمته الله تفاوت کلام خدا با کلام بشر را در نحوه استعمال الفاظ و چیدن جملات و بکار بردن فنون ادبی و صناعات لفظی نمی‌داند، چون قرآن نیز کلامی است عربی و همه آنچه در سایر کلمات بکار برده می‌شود، در آن نیز بکار برده شده و منظور از این آیه شریفه که فرموده (وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ) (سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۴) نیز همین است، بلکه تفاوت بین آن دو از جهت مراد و مصداق است؛ مصداقی که مفهوم کلی کلام بر آن متعلق است علامه رحمته الله در توضیح این مطلب چنین می‌گوید:

ما انسان‌ها به خاطر ارتباطی که با عالم طبیعت داریم و در عالم ماده پدید آمده و در آن زندگی می‌کنیم و در آخر هم در آن می‌میریم ذهنمان مأنوس با مادیات شده از هر معنایی، مفهوم مادی آن را می‌فهمیم و هر مفهومی را با مصداق جسمانی‌اش منطبق می‌سازیم... و همین نظام حاکم بر مصداق در مفهوم هم جاری است و چه بسا می‌شود که به مفهوم کلی استثنا می‌زند و یا مفهوم یک حکم جزئی را تعمیم می‌دهد. یا به هر نحوی دیگر در مفهوم دخل و تصرف می‌کند. ما این تصرفات را «تصرف قرائن عقلیه غیر لفظیه» می‌نامیم (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۲۱).

علامه رحمته الله برای اینکه چگونگی تصرف نظام حاکم مصداقی در مفهوم به خوبی روشن شود، این گونه مثال می‌آورد:

وقتی می‌شنویم شخص عزیز و بزرگ و ثروتمند می‌گوید: و ان من شیء إلا عندنا خزائنه، نخست، معنای مفردات کلامش را می‌فهمیم، سپس مفهوم مجموع کلام آن را هم می‌فهمیم، آن‌گاه در مرحله تطبیق کلی بر مصداق، حکم می‌کنیم که حتماً این شخص هزاران انبار در قلعه‌هایی دارد که مالا مال از اشیاء و کالا است، چون هر کس انبار و خزینه درست می‌کند برای همین درست می‌کند و نیز حکم می‌کنیم به اینکه آن اشیاء و کالاها عبارتست از طلا و نقره و اثاث خانه و زیورآلات و سلاح‌های جنگی، چون چنین چیزهایی را در انبارها و خزینه‌ها حفظ می‌کنند و هیچ به نظر ما نمی‌رسد که آن اشیاء، زمین و آسمان و خشکی و دریا و ستارگان و

انسان‌ها باشند، چون هر چند اینها نیز اشیاء هستند و کلمه «ان من شیء» شامل آنها می‌شود ولیکن اینها انبار کردنی نیستند و روی هم انباشته نمی‌شوند و به همین جهت حکم می‌کنیم به اینکه منظور گوینده از کلمه شیء، همه چیز نیست بلکه بعض افراد شیء است، نه مطلق شیء و غیر محصور آن و همچنین حکم می‌کنیم به اینکه منظورش از «خزائن»، اندکی از بسیار است.

پس در این مثال، نظام موجود در مصداق باعث شد دامنه گسترده «کلمه شیء» و نیز کلمه خزائن، بطور عجیبی برچیده شود. آن‌گاه وقتی می‌شنویم که خدای تعالی هم‌چنین کلامی را بر رسول گرامی‌اش ﷺ نازل کرده و فرموده: «و ان من شیء الا عندنا خزائنه» اگر ذهن ما از آن سطح پائین و معمولی و ساده‌اش بالاتر نیاید عیناً همان تفسیری که برای آن کلام بشری کردیم برای این کلام الهی خواهیم کرد، با اینکه هیچ دلیلی بر تفسیر خود نداریم (همان، ج ۳، ص ۱۲۳).

۲-۴- اشمال قرآن بر حقایق فرامادی

علامه رحمته الله معتقد است قرآن کتابی است که مشتمل بر حقایق فرامادی و فراحسی است که در قالب الفاظ و عبارات نمی‌گنجد:

این کتاب مقدس از یک رشته حقایق و معنویات سرچشمه می‌گیرد که از قید ماده و جسمانیت آزاد و از مرحله حس و محسوس بالاتر و از قالب الفاظ و عبارات - که محصول زندگی مادی ماست - بسی وسیع‌تر می‌باشند. این حقایق و معنویات، به حسب حقیقت در قالب بیان لفظی نمی‌گنجد، تنها کاری که از ساحت غیب شده، این است که با این الفاظ به جهان بشریت هشیاری داده شده که با ظواهر اعتقادات حقه و اعمال صالحه، خودشان را مستعد درک سعادت می‌کنند که جز این که با مشاهده و عیان درک کنند راهی ندارد (طباطبایی، ۱۳۸۸، ص ۶۱).

در جای دیگری علامه رحمته الله علیه معارفی را که در قرآن آمده به دو قسم تقسیم کرده است که قسم اول آن شاهد مدعای ماست:

یکی معارفی که دربارهٔ ماوراء طبیعت است و حس به آن راه ندارد و فهم مردم عادی وقتی به آنها برخورد می‌کند دچار اشتباه می‌شود و نمی‌تواند معنایی غیرمادی را برای آنها تصور کند مثل آیه (إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ) و آیه (وَجَاءَ رَبُّكَ) که در برخورد با آنها به خاطر انسی که فهم او با مادیات دارد از کمین کردن خدا و آمدنش همان معنایی را درک می‌کند که از آمدن و کمین کردن یک جاندار می‌فهمد ولی وقتی به آیاتی که دربارهٔ اصول معارف اسلام است مراجعه می‌کند از اشتباه درمی‌آید. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۳۳).

بنابراین در قرآن کریم از حقایقی سخن به میان آمده که از مفاهیم معمولی بالاتر است، مانند طرح موضوعاتی چون عالم غیب، ملکوت، عرش، کرسی، ملائکه، روح و جن که فراتر از امور حسی هستند و با الفاظ متعارف و مصادیق آنها به خوبی قابل درک نمی‌باشند.

۳-۴- قرآن لفظی مثال قرآنی مجرد و بسیط

از منظر علامه رحمته الله علیه این قرآنی که اکنون در اختیار ماست دارای وجودهای گوناگون و مراتب مختلفی است. قرآن پیش از نزول، وجود بسیط در عالم غیب داشته که بر حقایق عالیه و مجردی مشتمل است، که شناخت آن از قلمرو بشری خارج است و فقط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن آگاهی دارد. حضرت جبریل برای شناسایی و قابل فهم کردن برای مردم، آن را در قالب گفتار و زبان، به پیامبر صلی الله علیه و آله وحی کرد تا مردم در پرتو تعلیم و تربیت آن حضرت، شمه‌ای از حقایق آن را درک کنند (قدردان قراملکی، قبسات، ۱۳۸۱ ص ۷۰).

ولی آنچه مهم است این که آیا امکان گنجاندن و انتقال این حقایق فرامادی و مجرد در قالب گفتار و الفاظ و زبان وجود دارد؟ آیا زبان و الفاظ، قدرت تحمل و انتقال این مفاهیم و معانی را دارند یا خیر؟

علامه رحمته الله در این باره معتقد است که الفاظ و گفتار، تحمل چنین مسئولیتی را ندارند و فقط می‌توانند به صورت محدود و بعضی از حقایق را نشان دهند و در حقیقت زبان قرآن در مقایسه با حقایق غیبیه، نقش مثل و تمثیل را ایفا می‌کند. علامه رحمته الله در این باره می‌فرماید:

کتاب مبین که اصل قرآن است و خالی از تفصیل و تدرج است، امری است غیر از این قرآن نازل شده و قرآن به منزله لباس است برای آن امر و همین معنا؛ یعنی اینکه قرآن نازل شده و بشری شده کتاب مبین (که ما آن را حقیقت کتاب می‌دانیم) باشد و به منزله لباسی باشد برای اندام صاحب لباس و مثال باشد برای حقیقت و نیز به منزله مثل باشد برای غرض صاحب کلام، خود مصحح آن است که احیاناً آن حقیقت را هم قرآن بنامیم، همچنان که در آیه شریفه (بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ) و آیاتی دیگر این تعبیر آمده است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۲۳).

البته علامه طباطبایی رحمته الله برای دفع این توهم که قرآن به صورت کلی جنبه تمثیلی دارد این چنین توضیح می‌دهد:

قرآن مجید نسبت به بطونی که دارد جنبه مثل به خود می‌گیرد یعنی نسبت به معارف الهیه که از سطح افهام عادی بسی بلندتر و بالاتر می‌باشند، مثلهایی هستند که برای نزدیک کردن معارف نامبرده به افهام زده شده‌اند ... و قرآن مجید امثال بسیار ذکر می‌کند ولی آیات بالا (و لَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا * وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ) و آنچه در این مضمون است مطلق می‌باشند و در نتیجه باید گفت همه بیانات قرآنی نسبت به معارف عالیه - که مقاصد حقیقی قرآند - امثال می‌باشند (طباطبائی، ۱۳۸۸، ص ۴۲).

بنابراین قرآن کریم نسبت به وجود بسیط و مجردش که قابل درک برای عامه بشر نیست به صورت کل، جنبه مثال نسبت به ممثل دارد ولی در خود همین قرآن ملفوظ و

مکتوب برای وضوح و قابل فهم کردن بطون آیات قرآن و لایه‌های درونی معانی آن، مثل‌هایی زده شده تا قابل درک و فهم برای مردم و قابل استفاده برای آنان باشد.

۴-۴- وجود متشابهات در قرآن

یکی از ویژگی‌های قرآن که آن را از سایر کتب، و زبان خاص آن را از زبان عرف متمایز می‌سازد، مشتمل بودن بر متشابهات است. آیات قرآن، به دو دسته محکم و متشابه تقسیم می‌گردند: آیات محکم آیتی هستند که در مدلول خود، محکم و استوار باشند و معنای مراد از آنها به غیر مراد، اشتباه نیفتد و آیات متشابه، آیتی هستند که معنای مراد آنها با معنای دیگری مشتبه باشد. که البته با رجوع به آیات محکم مدلول واقعی آنها معلوم می‌گردد.

چنین شیوه‌ای در بیان معارف، اختصاص به قرآن دارد و در زبان عرف معمول نیست که عقلا به گونه‌ای سخن بگویند یا کتاب بنویسند که مراد واقعی کلام آنها با غیر مراد مشتبه شود و با رجوع به محکمت کلامشان این اشتباه برطرف گردد.

علامه طباطبایی رحمته الله وجود متشابهات در قرآن را ناشی از ۱. وجود تأویل در قرآن ۲. مفسر بودن آیات قرآن نسبت به آیات دیگر ۳. تفاوت درجات و مراتب انسان‌ها از حیث طهارت نفس و تأثیر این عامل در درک آیات الهی ۴. ضرورت استفاده قرآن از تمثیل به دلیل سر کار داشتن عامه مردم با محسوسات و در نتیجه مشتبه شدن برخی آیات. چون به هر حال در فهم حقیقت به واسطه تمثیل، می‌بایست زواید کلام را کنار گذاشت و خود این امر که کلام بخش از کلام را باید رها کرد خود سبب تشابه خواهد شد. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳، صفحات ۸۹ الی ۹۷ نقل به مضمون).

۵-۴- تأثیر تهذیب نفس و طهارت روح در درک حقیقت قرآن

علامه معتقد است علم و عمل تأثیر متقابلی روی یکدیگر دارند. عمل از هر نوعی که باشد برخاسته از علم است و بنابراین علم بر عمل تأثیرگذار است از سوی دیگر عمل نیز بر روی علم اثرگذار است. علامه رحمته الله می‌گوید:

عمل، هر چه باشد ناشی از علمی است که مناسب آن است و عمل ظاهری بر آن علم باطنی دلالت دارد و همان‌طور که علم در عمل اثر می‌گذارد، عمل هم در علم اثر متقابل دارد و باعث پیدایش آن می‌شود و یا اگر موجود باشد باعث ریشه‌دار شدن آن در نفس می‌گردد (همان، ج ۳، ص ۱۰۰).

سپس علامه با استناد به آیاتی همچون: (الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا) (سوره عنکبوت ۲۹) آیه ۶۹) و (وَاعْبُدُوا رَبَّكُمُ حَتَّىٰ يَأْتِيَكُمُ الْيَقِينُ) (سوره حجر ۱۶) آیه ۹۹) یا (ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوءَىٰ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ) (سوره روم ۳۰) آیه ۱۰) نتیجه می‌گیرد که عمل، چه صالح باشد و چه طالح، آثاری در دل دارد، صالحش معارف مناسب را در دل ایجاد می‌کند و طالحش جهالت‌ها را که همان علوم مخالف با حق است، موجب می‌شود (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۰۰).

علامه رحمته الله در جای دیگری این چنین می‌فرماید:

عمل صالح، انسان را از دلبستگی به دنیا دور می‌کند و نفس آدمی را سرگرم به زخارف دنیا ننموده و او را به پراکندگی افکار و معلوماتی متفرق و فانی مبتلا نمی‌سازد و هر چه رفع و ارتفاع بیشتر باشد، قهراً صعود و تکامل عقاید حق نیز بیشتر و معرفت آدمی از آلودگی اوهام و شکوک خالص‌تر می‌شود (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۰۱).

از سوی دیگر مردم به نسبت قرب و بعدشان از خدای متعال مراتب مختلفی از علم و عمل را دارا هستند تا لازمه این اختلاف؛ تفاوت در درک و فهم خواهد بود. علامه رحمته الله در این باره می‌نویسد:

مردم برحسب مراتب قرب و بعدشان از خدای تعالی مراتب مختلفی از علم و عمل دارند و لازمه اختلاف این مراتب این است که آنچه اهل یک مرتبه تلقی می‌کند و می‌پذیرد غیر از آن چیزی باشد که اهل مرتبه دیگر تلقی می‌کند ... خدای سبحان هم بندگان خود را به اصنافی تقسیم کرده و هر صنفی را دارای علم و معرفتی می‌داند که در صنف دیگر نیست، طایفه‌ای را «مخلصین» معرفی نموده، علم واقعی به اوصاف پروردگارشان را مختص آنان می‌داند و می‌فرماید: (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ...)

طایفه‌ای دیگر را به نام موقنین نامیده و مشاهده ملکوت آسمان‌ها و زمین را خاص آنها دانسته... و طایفه‌ای را عالمین خوانده و تعقل مثل‌های قرآن را به آنها مختص کرده است ... و بالاخره طایفه‌ای هم مطهرین هستند که خدای تعالی ایشان را مخصوص به علم تأویل کتاب کرده است ... (همان ص ۱۰۲).

بنابراین با توجه به مباحث پیش گفته درباره اختلاف درک و فهم مخاطبان، و منشأ این درک و فهم یعنی قرب و بعد نسبت به خدای تعالی که خود نیز ناشی از عمل صالح یا طالح آدمی است و با عنایت به این مسأله که برای قرآن‌ظهر و بطنی وجود دارد، این گونه به نظر می‌رسد که میزان درک و فهم هر کس از قرآن و معارف آن، بسته به میزان تطهیر وی از آلودگی‌ها و رذالت‌ها و جهد و تلاش در مسیر تقوای الهی و تهذیب نفس است که به همان مقدار از بطون آیات قرآن بهره خواهد برد. و زوایای پنهان بیشتری از معانی قرآن برای انسان‌های مطهر و مهذب آشکار خواهد گشت.

۴-۶- تطابق واقعی قرآن با واقع و پرهیز از تسامحات عرفیه

زبان قرآن به دلیل نشأت گرفتن آن از مقام غیبت و عالم مطلق، صادق و مطابق با واقع است (قدردان قراملکی، ۱۳۸۱، ص ۷۲).

علامه طباطبائی رحمته الله در ذیل آیه شریفه (نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ) (سوره آل عمران (۳) آیه ۳)، قرآن را «حق»؛ یعنی کتابی که کاملاً مطابق با واقع است معرفی می‌کند، تطابق قرآن با واقع از منظر علامه رحمته الله امری بطلان‌ناپذیر است.

اطلاق کلمه حق که به معنای اعیان خارجی و امور واقعی است بر خدای تعالی و گفتن اینکه خدا حق است و نیز اطلاقش بر حقایق خارجی و گفتن اینکه موجودات خارجی حق هستند، از این بابت است که خیر دادن از خدا و از حقایق خارجی خبری است مطابق با واقع و به هر حال مراد از «حق» در آیه شریفه امر ثابت است، امری است که بطلان نمی‌پذیرد.

بنابراین در کلامی که «حق» است و کاملاً با واقع تطابق دارد و هیچ بطلانی در آن راه ندارد، تسامحات عرفیه‌ای که در زبان عرف به چشم می‌خورد، در آن دیده نخواهد شد. علامه رحمته الله یکی از تفاوت‌های کلام الهی و بشری را این چنین بیان می‌کند:

ما گویندگان بشری چه بلیغ باشیم و چه نباشیم گفتار خود را براساس آنچه که عقل ما از معانی درک می‌کند، قالب‌گیری می‌کنیم و از معانی و حقایق، آنچه که به درک ما درمی‌آید عبارت است از آنچه که از زندگی اجتماعی مان گرفته شده، آن زندگی اجتماعی که خود با فطرت انسانی اجتماعیمان برای خود ساخته‌ایم و یکی از خصوصیات آن قیاس کردن است و همین که پای قیاس به میان کشیده شد، باب مسامحه و مساهله به روی ذهن ما گشوده می‌گردد، در نتیجه حکمی را که باید بر روی «کثیر» بپریم بر روی «جمع» می‌پریم و قضاوتی که باید برای «غالب» موارد موضوعی بکنیم درباره «دائم» می‌کنیم و هر امر

«قیاسی» را امری «مطلق» فرض می‌کنیم و هر امر «نادر» را ملحق به «معدوم» می‌سازیم و هر امر «اندک و کمیاب» را جاری مجرای امری می‌کنیم که «اصلاً وجود ندارد» ... اما کلام خدای سبحان چنین نیست و باید خدای متعال را اجل از این نقیصه بدانیم.... او وقتی در کلام خود مطلق می‌آورد و به دنبالش چه متصل و چه جدای از آن کلام قیدی برای آن مطلق نمی‌آورد همان مطلق، حجت است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۶۲۷).

قرآن کریم همه معارف مربوط به دنیا و امور مادی را به وسیله الفاظ عربی و اصول حاکم بر این زبان بیان کرده است، اما در بیان معارف برین هر چند از این الفاظ بهره جسته، اما فقط مصادیق مادی آن را در نظر نگرفته است. از همین جاست که ایرادات وارد بر زبان عرف به زبان وحی وارد نمی‌شود. از جمله آنکه هر چند زبان عرف صریح و روشن است اما الفاظ آن، همواره در معنای حقیقتی استعمال نمی‌شود. در زبان عرف مجاز و کنایه و تشبیه و تمثیل به کار می‌رود که هر چند از نقاط قوت آن به شمار می‌آید، اما گاه مبالغه و تسامح در آن دیده می‌شود (نصری، ۱۳۸۱، ص ۱۷۱).

۷-۴- تغایر برخی مصطلحات قرآنی با زبان عرف

در قرآن کریم اصطلاحات و واژه‌های به چشم می‌خورد که معنای واقعی آنها با آنچه که در عرف از آن فهمیده می‌شود، متفاوت است؛ بنابراین نمی‌توان این واژگان را به همان معنایی که در عرف از آن فهمیده می‌شود حمل کرد. به چند نمونه توجه کنید:

۱-۷-۴- نمونه ۱. تکلم

علامه طباطبائی رحمته الله «تکلم» خداوند را مانند تکلم انسان نمی‌داند، وی در بحث چگونگی تکلیم خداوند با حضرت موسی علیه السلام می‌گوید: مقصود از کلام که در آیه است آن خطاب‌هایی است که خداوند بدون واسطه فرشته با حضرت موسی علیه السلام نموده و به عبارت دیگر آن چیزی

که به وسیله آن، مکنون غیب برای آن جناب کشف شده نه کلام معمولی دائرمدار در میان ما آدمیان بوده، چون آن کلامی که در میان ما معمول است؛ عبارت از قرار و تعهدی است که ما در بین خود جعل کرده‌ایم و بنا گذاشته‌ایم که فلان صوت معین اختصاص به فلان معنا داشته باشد و هر وقت آن صدا از گوینده‌ای سرزند، ذهن شنونده فوراً منتقل به آن معنا بشود (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۳۱۳).

۲-۷-۴- نمونه ۲. قلب

واژه‌ی «قلب» در قرآن کریم هر جا که بکار رفته آن حقیقتی است از انسان، که ادراک و شعور را به آن نسبت می‌دهند، نه قلب صنوبری شکل که در سمت چپ سینه قرار گرفته است و یکی از اعضای ریشه‌ای بدن آدمی است. (همان، ج ۱۵، ص ۴۴۹).

۳-۷-۴- نمونه ۳. کتاب

کتاب، هر چند برحسب اطلاق متعارفش مستلزم نوشتن با قلم بر روی کاغذ است و لیکن از آنجایی که پیمان‌ها و فرامین دستوری به وسیله کتابت و امضا انجام می‌شود، از این جهت هر حکم و دستوری را هم که پیرویش واجب باشد و یا هر بیان و بلکه هر معنای غیرقابل نقض را هم، کتاب خوانده‌اند (همان، ج ۲، ص ۱۹۱).

در آیه شریفه: (یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصَّیَّامُ کَمَا کُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِن قَبْلِکُمْ...) (سوره بقره (۲) آیه ۱۸۳) نیز کُتِبَ به معنای واجب شدن بکار رفته است نه به معنای نوشته شده.

۴-۷-۴- نمونه ۴. بال ملائکه

تصور ابتدایی این است که فرشتگان الهی نیز بال‌هایی دارند؛ مانند بال پرندگان که البته از تعبیر برخی آیات و روایات، چنین تصویری در اذهان ایجاد شده است، ولی علامه درباره بال ملائک معتقد است:

وجود فرشتگان نیز مجهز به چیزی است که می‌تواند با آن کاری بکنند که پرندگان آن کار را با بال خود انجام می‌دهند؛ یعنی ملائکه هم مجهز به چیزی هستند که با آن از آسمان به زمین و از زمین به آسمان می‌روند و از جایی به جای دیگری که مامور باشند، می‌روند. قرآن نام آن چیز را «جناح» (بال) گذاشته و این نام‌گذاری مستلزم آن نیست که بگوئیم ملائکه دو بال نظیر بال پرندگان دارند که پوشیده از پر است، چون صرف اطلاق لفظ، مستلزم آن جناح نیست. هم چنان که الفاظ دیگری نظیر جناح نیز مستلزم معانی معهود نمی‌باشد (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۷، ص ۶).

۸-۴- فهم قرآن با قرآن

از ویژگی‌های بسیار مهم زبان قرآن که علامه رحمته بر آن تأکید فراوان دارند، فهم‌پذیری قرآن با خود قرآن است. قرآن برای تفهیم مقاصد و مرادات خویش مرهون هیچ چیز دیگری نیست و به نظر علامه رحمته اگر در آیه‌ای اجمال و ابهامی وجود داشته باشد، بوسیله آیات دیگر رفع خواهد شد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در وصف قرآن فرموده است: «و ینطق بعضه بعضاً و یشهد بعضه بعضاً» (سیدرضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳، ص ۴۱۴)؛ یعنی و بیان می‌کند برخی از آن برخی دیگر را و شهادت می‌دهد برخی از آیات قرآن بر برخی دیگر.

از منظر علامه رحمته، شیوه‌ی تفسیری قرآن به قرآن بهترین شیوه و مورد تأیید ائمه معصومین است و با استناد به آیاتی که قرآن را نور، تبیان، هدی و فرقان معرفی می‌کند،

نتیجه می‌گیرد که قرآن در دلالتش گنگ نیست و اگر ابهام و اجمالی باشد با خود قرآن برطرف می‌شود.

در بحث محکم و متشابه نیز اشاره شده است که قرآن کریم در وصف کسانی که از متشابهات بدون ارجاع به محکمت پیروی و عمل می‌کنند به عنوان کسانی یاد کرده است که در قلوبشان انحراف و گمراهی است.

بنابراین رد آیات متشابه به آیات محکم از ضروریات فهم این کتاب مقدس است و کسی که این گونه عمل نکند به فهم کاملی از قرآن دست نیافته است. پس در فهم زبان قرآن هر چند قواعد و اصول فهم عرفی حاکم است ولی برای فهم آن کافی نیست و باید علاوه بر اعمال این اصول و قواعد، همه قرآن را با هم نگاه کرد چون آیات قرآن، در عین جدا بودن، با هم متصلند و در عین اتصال، از یکدیگر جدایند و درک کامل از یک آیه مستلزم تأمل و تدبر در آیات دیگر قرآن است (سید رضی، خطبه ۱۳۳، ص ۴۱۴).

۵- خلاصه‌ی نظریه علامه رحمته‌الله

از مجموع آنچه که در بخش ویژگی‌های قرآن و تفاوت‌های زبان عرف با زبان قرآن بیان شد، می‌توان این چنین نتیجه گرفت که علی‌رغم تأکید علامه طباطبائی رحمته‌الله بر عرفی بودن زبان قرآن و فهم‌پذیری مردم عادی از آن، شواهدی در کلام علامه رحمته‌الله به چشم می‌خورد که معلوم می‌شود زبان قرآن، از منظر علامه رحمته‌الله، صرفاً زبان عرف نیست بلکه زبان عرفی است که نقایص آن را ندارد و علاوه بر آن زبان قرآن ویژگی‌هایی افزون بر زبان عرف عقلا را نشان می‌دهد.

۱- ۵- وجوه پذیرش زبان عرفی

در واقع عرفی بودن زبان قرآن را به چند وجه می‌توان قابل قبول دانست:

۱-۱-۵- وجه نخست

زبان قرآن زبان مردمی است که پیامبر ﷺ در میان آنها مبعوث شده است. چون پیامبر ﷺ در میان اعراب به رسالت رسید، لذا از واژگان عربی برای انتقال پیام خود استفاده کرده است.

۲-۱-۵- وجه دوم

چون زبان قرآن زبانی عربی است؛ لذا از قواعد و ویژگی‌های این زبان استفاده کرده است. در زبان عربی مانند بسیاری از زبان‌های دیگر حقیقت، مجاز، کنایه، تشبیه، تمثیل و استعاره به کار رفته که همه اینها در قرآن کریم مورد بهره‌برداری قرار گرفته است.

۳-۱-۵- وجه سوم

مردم عصر بعثت، پیام قرآن را درک می‌کردند. البته همه پیام‌های قرآن متناسب با درک و فهم مردم آن روزگار ارسال شده است. با این همه، نباید فهم عرفی مردم روزگار وحی را ملاک فهم و تفسیر قرآن کریم تلقی کرد؛ چه آنکه در قرآن مفاهیمی مطرح شده که بالاتر از ادراک مردم آن روزگار بوده است و از همین جاست که گفته می‌شود زبان وحی زبان خاصی است. به بیان دیگر با وجود آنکه از زبان عرف استفاده شده اما ضعف‌های آن به زبان وحی راه نیافته است (نصری، ۱۳۸۱، ص ۱۷۵).

۲-۵- مؤلفه‌های خاص بودن زبان قرآن

۱- همان‌طور که در بحث تفاوت‌های زبان عرف با زبان قرآن بیان شد، قرآن کریم مشتمل بر مفاهیم و واژگانی است که معنای آنها با معنایی که در عرف از آن فهمیده می‌شود متفاوت است و طبق بیان علامه رحمته الله علیه به دلیل انس و عادت که ما انسان‌ها با عالم ماده داریم، اگر این واژگان را بر معانی مادی‌شان حمل کنیم، معنای مراد، از آنها حاصل نخواهد شد.

۲- قرآن به اقتضای همیشگی و همگانی بودنش محدود به هیچ زمان و مکانی نیست و همه افراد را در هر زمان و مکانی که باشند، مورد خطاب قرار می‌دهد. لذا پیام‌های قرآن فقط به افراد زمان نزول اختصاص ندارد، بلکه جاری در زمان و قابل انطباق بر همه کسانی است که ویژگی‌های مطرح شده در آیه یا آیات مورد نظر را داشته باشند. محدود کردن خطاب‌ها به افراد خاص یا قوم خاص، از خصیصه‌های زبان عرفی است که قرآن این نقیصه را ندارد.

۳- معارف قرآن به گونه‌ای مطرح شده است که همه افراد با هر درک و فهمی در هر مرتبه از ظرفیت علمی و درکی را مورد توجه قرار دهد و انسان‌ها را به سرمنزل مقصود؛ که همان سعادت و هدایت است، برساند. قرآن، به حکم هادی بودنش برای همه انسان‌ها، می‌بایست به گونه‌ای معارفش را منتقل کند که باسواد و بی‌سواد، زن و مرد، شرقی و غربی، سیاه و سفید، اهل علم یا مردم عامی، بتوانند از سرچشمه جوشان این فیض الهی بهره ببرند. که اگر این گونه نباشد با هدف کلی این کتاب عزیز، که همان هدایت انسان است، تعارض خواهد داشت. بنابراین خداوند متعال آیاتش را ذو بطون و دارای لایه‌های تو در تو معرفتی نازل کرده است تا هر کسی به اندازه ظرفیت وجودی و سعه علمی و معرفتی خود از آن بهره‌برداری نماید و به وسع خویش به لایه‌های درونی آن راه یابد.

۴- قرآن، مشتمل بر حقایق فرامادی و اسرار غیبی است که دسترسی به آنها برای عموم جامعه امکان‌پذیر نیست و نیل به چنین معارف و حقایقی، اختصاص به خواص یا خاص از خواص دارد؛ که قرآن از آنها «به مطهرون» یا راسخون در علم یاد می‌کند که می‌توانند به آنها دست یابند. قرآن از منظر علامه علیه السلام وجودی فراتر از این وجود تنزل یافته و مکتوب دارد که نزد پروردگار مکنون، است. بنابراین دستیابی به حقیقت قرآن کار هر کسی نیست، بلکه اولیا و صاحبان عصمت و طهارت علیهم السلام شایسته و سزاوار رسیدن به عمق معارف قرآن هستند.

۵- قرآن کتابی است که هیچ اختلافی در آن دیده نمی‌شود و آیات آن در عین گسستگی، به هم پیوسته‌اند و در عین پیوستگی، از یکدیگر جدایند. بنابراین کسانی می‌توانند به فهم

کامل و عمیقی از این کتاب یکپارچه و متصل دست یابند که همه قرآن را با هم ببینند؛ یعنی آیات قرآن را مستقل از هم مطالعه نکنند و در برداشت از یک آیه به آیات دیگر نیز توجه داشته باشند؛ چون قرآن کتاب ویژه‌ای است که برخی آیات آن، آیات دیگر را توضیح و تفسیر می‌نماید و اکتفا به یک آیه، بدون در نظر گرفتن آیات دیگر، فهم کامل و جامعی به مدبر در قرآن عطا نخواهد کرد.

۶- قرآن از برخی تسامحات عرفیه که در زبان عرف دیده می‌شود، پرهیز کرده و عین واقع را بیان می‌کند و همه معارف قرآن، تطابق واقعی با واقع دارد؛ بنابراین در قرآن مبالغه؛ به معنای آنچه که در عرف، معمول است دیده نمی‌شود. کثیر به جای اغلب و نادر به جای معدوم بکار برده نمی‌شود. قرآن، تعارف نکرده است و حق و باطل را به صراحت و ظرافت تام، بیان کرده است. پس قرآن کتاب اسطوره و تخیل نیست و برای هدایت انسان، از امور غیرواقعی استفاده نکرده است. بلکه برای رسیدن به چنین هدفی (یعنی هدایت انسان) ابزار واقعی را بکار برده است. حتی اگر قصه‌گویی کرده است از قصه‌های حقیقی و قضایای واقعی استفاده کرده است.

۷- زبان قرآن، زبان مخصوص به خود است که در عین استفاده از قواعد و اصول تفهیم و تفاهم میان عرف عقلا، نقایص آن را زدوده است و البته چیزهایی را به آن افزوده است. این زبان به تعبیر برخی، زبان فطرت انسان‌هاست (شهید مطهری در کتاب آشنایی با قرآن) و به تعبیر دیگری زبان هدایت است (محمد باقر سعیدی روشن). چون از همه ابزارهای موجود در زبان مانند تمثیل، استعاره، کنایه، تشبیه، داستان، استدلال و... متناسب با همه افراد با هر سلیقه‌ای استفاده کرده است تا انسان را به هدایت برساند و به تعبیر دیگر، زبان ترکیبی یا تألیفی است (محمد تقی مصباح، ابوالفضل ساجدی، محمد لگنهاوسن)؛ یعنی ترکیبی از روش‌های گوناگون در گفتار مانند تمثیل، حقیقت، مجاز، استعاره، کنایه، نماد، برهان منطقی، داستان و... است.

۳-۵- زبان تألیفی قرآن

برخی نویسندگان معاصر، زبان قرآن را زبان تألیفی یا ترکیبی می‌دانند:

قرآن دربردارنده ترکیبی از روش‌های گوناگون گفتار است. قرآن برای بیان مقاصد خود از حقیقت، مجاز، استعاره، کنایه، تمثیل، نماد، برهان منطقی، بیان داستان گذشتگان و... استفاده کرده است، نمی‌توان چنین ترکیبی را در متن دیگری یافت. دلیل تألیف روش‌های گوناگون گفتاری آن، تأثیر ویژه آن در هدایت انسان‌هاست ... با توجه به زبان تألیفی قرآن، می‌توان این کتاب را دارای روشی ویژه تلقی کرد (ساجدی، ۱۳۸۵، ص ۴۷۲).

استاد مصباح و لگنهاوسن نیز معتقدند که زبان قرآن. آمیزه‌ای از شیوه‌های گوناگون است؛ یعنی همان زبان عقلایی است که مردم به کار می‌برند و شامل استفاده، تشبیه، تمثیل و مانند آن‌هاست، همان‌گونه که مشتمل بر مفاهیمی نمادین است. (بابایی و دیگران، ۱۳۷۹، ص ۳۷۳ - ۲۶۷ و سبحانی، ۱۳۷۱، ص ۲۹۲).

نویسنده دیگری که زبان قرآن را زبان ترکیبی معرفی کرده است، این چنین توضیح

می‌دهد:

زبان قرآن زبان ترکیبی است، از آنجا که قرآن کریم دارای ابعاد گوناگون اقتصادی، اخلاقی، حقوقی، سیاسی و... است، لذا در این متن از زبان‌های بسیار استفاده شده است. به بیان دیگر هر چند در قرآن از زبان عرف استفاده شده است، اما به کاربردهای گوناگون آن نیز توجه شده است. این متن یک بُعدی نیست؛ یعنی این گونه نیست که سراسر آن استعاری یا نمادین یا تمثیلی باشد. قرآن کریم هم دارای الفاظ حقیقی است و هم دارای الفاظ مجازی و در آن از تمثیل، کنایه، رمز و استعاره برای انتقال معنا به مخاطب استفاده شده است (نصری، ۱۳۸۱، ص ۱۸۰).

۴-۵- زبان هدایت

برخی زبان قرآن را زبان هدایت می‌دانند که به نظر می‌رسد این زبان نیز به نوعی، همان زبان عرفی خاصی است که ما در نظریه علامه علیه السلام به آن پرداختیم. زبان هدایت از منظر این نویسنده این چنین بیان شده است:

زبان قرآن نه عرفی محض تلقی می‌شود نه علمی، نه فلسفی یا عرفانی محض، بلکه زبان هدایت قرآن، یک عرف خاص است با ویژگی‌های خود. (سعیدی روشن، ۱۳۸۹، ص ۱۸۳).

وی در جای دیگری می‌گوید:

این دیدگاه (زبان هدایت) بر آن است که سخن خدا در عین آنکه دارای چارچوب محاوره عرفی است، اختصاصات ویژه خود را دارد. مؤلفه اصلی این نظریه، آن است که تمام آیات قرآن در عین برخوردار از زبان ظاهر، مشتمل بر زبان باطن نیز هست. از این منظر قرآن زبان سهل و ممتنع دارد. قرآن یک سطح رویین دارد که برای اتمام حجت و حد نصاب هدایت، همگان آن را می‌فهمند، اما جز این مرتبه دارای مراتبی ژرف و حقایقی است تا با شرایط خاص معرفتی و نفسانی و با نگرش جامع اجتهادی، لایه‌هایی از آن برای انسان‌های فرهیخته قابل انکشاف است و مکنونات آن نیز مختص به مخلصین از اولیای الهی است (همان، ص ۱۸۹).

۵-۵- زبان فطرت

برخی نیز زبان قرآن را زبان فطرت انسان‌ها دانسته‌اند:

مراد ما از زبان قرآن و مردمی بودن آن، سخن گفتن به فرهنگ مشترک مردم است ... قرآن کریم با همین فرهنگ (فرهنگ فطرت پایدار و تغییرناپذیر مشترک انسان‌ها) با انسان‌ها سخن می‌گوید. مخاطب آن فطرت انسان‌هاست (جوادی، املی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۲).

فطری بودن زبان قرآن از منظر صاحب این نظریه به دلیل آیاتی است که قرآن را کتاب هدایت برای همه انسان‌ها و تمام اعصار معرفی کرده است. وی در این باره می‌نویسد: خطاب قرآن به تمام انسان‌ها، با هر فرهنگ و رسومی است. قرآن به عربی مبین نازل شده؛ ولی خطاب و سخن او به گونه‌ای است که فطرت آدمیان را نشانه رفته است. فطرتی که خداوند، آدمیان را با آن سرشته و این فطرت، پایدار و تغییرناپذیر است. رسالت قرآن شکوفا کردن فطرت‌هاست (محمدرضایی، قبسات، پاییز ۱۳۸۱، ص ۱۲).

شهید مطهری رحمته‌الله نیز در برخی عباراتش تعبیر زبان فطرت نیز به چشم می‌خورد:

زبان قرآنی زبان فطرت است؛ یعنی مطالب آن با قلب انسان پیوند و اتصال دارد (مطهری،

۱۳۸۲، ص ۲۱).

۶- قابل جمع بودن زبان عرفی خاص با زبان هدایت، زبان فطرت و زبان ترکیبی

با توجه به آنچه در بیان نظریه علامه طباطبائی رحمته‌الله در باب زبان قرآن گذشت و اثبات اینکه از منظر ایشان زبان قرآن عرفی خاص است و سه نظریه‌ای که در آخر به اجمال مطرح شد؛ یعنی زبان ترکیبی، زبان هدایت و زبان فطرت، به نظر می‌رسد این نظریه‌ها با هم منافات ندارند و هر کدام مؤید دیگری است و محتوا و مفاد همه یکی است ولی عنوان تغییر کرده است.

خاص بودن زبان قرآن در نظریه عرفی خاص، در نظریه‌ای، ترکیبی، در دیگری، هدایت و در آخری هم، فطرت نام‌گذاری شده است؛ که با توجه به مؤلفه‌های هر کدام، می‌توان همه این نظریه‌ها را با هم جمع کرد. یکی از نویسندگان معاصر در جمع‌بندی بین همه این نظریه‌ها این گونه نگاشته است:

با بررسی مجموع دیدگاه‌های فوق، در مورد زبان عرف خاص قرآن می‌توان گفت: که پذیرش هر کدام از این دیدگاه‌ها نفی‌کننده دیدگاه‌های دیگر نیست و می‌توان همه آنها را پذیرفت چون همه آنها قابل جمع‌اند و در حقیقت هر کدام از صاحب‌نظران به بخشی از ویژگی‌های زبان قرآن اشاره کرده‌اند؛ پس در مجموع روشن می‌شود که: زبان قرآن زبان عرف خاص است که ویژگی‌های اثباتی زیر را دارد:

- زبانی واقع‌نما و معرفت‌بخش است.

- زبانی ترکیبی است از زبان عرف عام، زبان ادبی، علمی و... .

- زبان چندساحتی است که دارای کارکردهای هدایتی، عاطفی، علمی، واقع‌نمایی و... است که مهم‌ترین کارکرد آن هدایت بشر به سوی خداست.

- قرآن گاهی از زبان مجاز و تمثیل، رمز و کنایه و نماد بهره برده است.

- زبان قرآن دارای اصطلاحاتی خاص مانند عرش، کرسی، مؤمن و کافر... است که معانی خاص خود را دارد.

- زبان قرآن موافق فطرت است.

- زبان قرآن علاوه بر روش فهم کلام عقلاء، دارای روش‌شناسی خاص خود در فهم و تفسیر است. از جمله، پیش‌فرض‌های بنیادین، در فهم و تفسیر مخصوص به خود دارد و تفسیر به رأی در آن ممنوع است.

- زبان قرآن شامل گزاره‌های اخباری و انشایی است.

و نیز زبان قرآن دارای ویژگی‌های سلبی زیر است:

- هر چند که در قرآن از زبان غیر حقیقت (مجاز، استعاره و کنایه و تمثیل) استفاده شده، اما در آن دروغ راه ندارد.

- هر چند که در زبان قرآن از رمز (سمبل و نماد) و تأویل استفاده شده است اما از تأویلات باطنیان و متصوفه و از نمادانگاری عام و خاص به دور است.

- قرآن از زبان اسطوره (داستان‌های خیالی و غیر واقع‌نما) استفاده نکرده است.

- زبان قرآن بی‌معنا نیست.

- زبان قرآن، زبان عرف عام صرف نیست چون از زبان علمی و اصطلاحات خاص و...

استفاده کرده است.

- در زبان قرآن از زبان علمی استفاده شده اما از علم‌زدگی به دور است (رضایی اصفهانی،

۱۳۸۸، ص ۹۶).

نتیجه‌گیری

از مجموع مباحثی که در این زمینه بیان شد با توجه ویژگی‌های قرآن از یکسو و شواهدی که بر عرفی بودن زبان قرآن از منظر علامه علیه السلام بیان شد از دیگر سو و تفاوت‌هایی که بین زبان عرف و زبان قرآن وجود داشت از سویی دیگر، نتیجه حاصل شد که زبان قرآن در دیدگاه علامه علیه السلام زبان عرفی خاص است به این معنا که زبان قرآن همان زبان عرف است، ولی معایب و نقایص آن زدوده شده است.

به نظر نگارنده زبان عرفی خاص با نظراتی همچون؛ زبان ترکیبی، زبان ویژه، زبان هدایت و زبان فطرت با توضیحی که ارائه شد، قابل جمع است. چون محتوای همه این نظریه‌ها یکی است و فقط عنوان تغییر کرده است.

فهرست منابع

۱. بابایی و دیگران، روش‌شناسی تفسیر قرآن، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه ۱۳۷۹.
۲. جوادی آملی، عبدالله، تسنیم تفسیر قرآن، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۰.
۳. رضایی اصفهانی، محمد علی، زبان قرآن، عرف عام یا خاص، پژوهشنامه علوم و معارف قرآن کریم، سال اول، شماره ۳ تابستان ۱۳۸۸.
۴. ساجدی، ابوالفضل، زبان دین و قرآن، قم؛ انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۵.
۵. سعیدی روشن، محمد باقر، تحلیل زبان قرآن و روش‌شناسی فهم آن، قم؛ پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۵.
۶. سعیدی روشن، محمد باقر، زبان قرآن و مسائل آن، قم؛ پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۹.
۷. سید رضی، نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، بی جا، بی تا.
۸. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم؛ انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ ه.ق.
۹. طباطبائی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، مترجم: سید محمد باقر موسوی همدانی، قم؛ دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۳۷۴.
۱۰. طباطبائی، سید محمد حسین، قرآن در اسلام از دیدگاه تشیع، قم؛ انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۸۸.
۱۱. طباطبائی، سید محمد حسین، نهایه الحکمه، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۲۴ ه.ق.
۱۲. علی زمانی، امیر عباس، خدا، زبان و معنا، قم؛ انجمن معارف اسلامی ایران، ۱۳۸۱.
۱۳. عنایتی‌راد، محمد جواد، زبان‌شناسی دین در نگاه المیزان، پژوهش‌های قرآنی، شماره ۹ و ۱۰.
۱۴. قدردان ملکی، محمد حسن، زبان قرآن از منظر علامه طباطبائی علیه السلام، قیسات، سال هفتم، پاییز ۸۱، شماره ۳۰.
۱۵. محمدرضایی، محمد، نگاهی به زبان دینی، قیسات، شماره ۲۵، پاییز ۱۳۸۱.
۱۶. محمدرضایی، محمد، کلام جدید با رویکرد تطبیقی، قم؛ نشر معارف، ۱۳۸۹.
۱۷. مطهری، مرتضی، آشنایی با قرآن، قم، انتشارات صدرا، چاپ هفدهم، ۱۳۸۲.
۱۸. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، تفسیر نمونه، تهران؛ دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴.
۱۹. نصری، عبدالله، راز متن، تهران، انتشارات آفتاب توسعه، ۱۳۸۱.